

نقدی و نظری پیرامون

رهنمودهای اخیر رهبر انقلاب

وقل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً^۱

روز سه‌شنبه ۱۹ آبانماه که به مناسبت میلاد مسعود رسول اکرم و امام صادق علیهماالسلام مقامات جمهوری اسلامی ایران و شخصیت‌هایی از روحانیون و مسئولین، همراه با تنی چند از میهمانان خارجی کنفرانس وحدت اسلامی، برای دیدار و تبریک عید، در حسینیه جماران حضور به هم رسانیده بودند، رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ضمن تعظیم و سلام به حضرت ختمی مرتبت و ششمین پیشوای بزرگ شیعیان، بیاناتی ایراد فرمودند که از هر عالم دین و از هر رهبر سیاسی انتظار می‌رود. در چنان روز و چنین روزگار مناسبترین سخن ذکر خدا و درود بر انبیاء و اولیاء ما بود که ملت خودمان و از جهتی تمام ملت‌های جهان نیاز فراوان به شناخت آنان و کسب هدایت برای حل مسائل بی‌شمار و مصائب بس دشوار که گرفتارش می‌باشیم، دارند.

جای خوشوقتی است که در اظهارات این بار سهم خیلی بیشتری به قرآن کریم داده آیات قرآن و سنت پیغمبران را ملاک استنباط‌ها و مبنای ارشاد دینی خود قرار دادند. از جمله فرمودند:

«قرآن یک سفره‌ای است که انداخته شده است برای همه طبقات، یعنی یک زبانی دارد که این زبان هم زبان

عامه است و هم زبان فلاسفه است و هم زبان عرفا است... عامه مردم خیلی از آن چیز می‌فهمند...»^۲

نکته مهم دیگری را هم متذکر شدند که درخور توجه شایان است. گفتند:

«رسول اکرم و سایر انبیاء نیامدند که اینجا حکومت تأسیس کنند، مقصد اعلی این نیست. نیامدند که

اینجا عدالت ایجاد کنند. آن هم مقصد اعلی نیست. اینجا همه مقدمه است. تمام زحمتهای که انبیاء کشیده‌اند...

و کارهایی که کرده‌اند مقدمه یک مطلب است و آن معرفی ذات مقدس حق.»

بر گفتارهای آن مجلس، با گوینده و شنوندگان مربوطه، وزن سنگینتر و آثار گسترده‌تری بیش از یک سخنرانی عادی مذهبی مترتب شده است و بنابراین ایجاد می‌کند که عنایت بیشتر و اظهارنظرهای دقیقتر و متعهدانه‌تری، از جنبه‌های اعتقادی، سیاسی و ملی به عمل آید.

غرض رهبر انقلاب و انتظار حاضرین در آن مجلس و همچنین شنوندگان و بینندگان صدا و سیمای جمهوری و خوانندگان بعدی رسانه‌های گروهی، یک تجلیل عبادی تشریفاتی ساده از برگزیدگان رسالت و امامت یا ایراد چند تذکر قرآنی و فقهی نبوده است. آنچه در نظر داشته‌اند ارشاد عمومی و ابلاغ یک سلسله اصول و احکام اجتماعی و سیاسی و نظامی بوده است که متولیان و متصدیان امور هر کدام را به منزله

1- اسراء آیه ۱۱- و بگو حق آمد و باطل رفت همانا که باطل رفتنی است.

2- مطالب اخذ شده از امام به نقل از روزنامه کیهان چهارشنبه ۶۶/۸/۲۰ و عین جمله‌بندی‌های خودشان است..

رهنمود خط‌مشی، دستورالعمل و برنامه برای دولت و ملت تلقی می‌نمایند. از روی آنها سیاست داخلی و خارجی ما مانند پیام تاریخی مورخ ۶۶/۵/۶ افتتاح فصل حج امسال ترمیم می‌گردد. بیانات و برنامه‌هایی بوده است سرنوشت‌ساز برای حال و آینده کشور و تاروپودی برای تداوم انقلاب و توسعه جنگ در دورانهای دوم و سوم بعد از پیروزی اول. همانطور که اولین ثمرات و آثارش را در برنامه مورخ ۶۶/۸/۲۱ شورای عالی پشتیبانی جنگ به رهبر انقلاب و پاسخ ایشان و دستورالعمل ۱۰ ماده‌ای آن شورا مشاهده کردیم.

وقتی موضوع از چنین زاویه نگریسته شود هیچکس و مخصوصاً هیچ گروه و حزبی که معتقد به اسلام و علاقمند به ایران بوده خود را در برابر خدا و خلق متعهد و مسئول بشناسد حق ندارد ساکت و بیطرف بنشیند.

البته کسانی که ولایت فقیه را رکن دین و دنیای خود دانسته معتقدند که امام امت فرد معصوم و قائم مقام منصوب امام غایب و جانشین اجداد طاهریین او بوده ارتباط با غیب و امداد الهی دارد و باید اوامر و رهنمودهای او را چشم بسته و بدون انطباق با راه و رضای خدا، اطاعت نمود، چنین اشخاص احساس وظیفه‌ای جز استماع و اجرا، در برابر فرمایشات اخیر و گذشته و آینده امام نمی‌کنند.

ولی ما فکر می‌کنیم که هیچ ایرانی مسلمان که مومن متعبد بوده کمترین آگاهی به قرآن و شریعات و به اصول و احکام داشته باشد، چنین طرز فکری را نمی‌پسندد و رهبر انقلاب هم یقیناً چنین اعتقاد و انتظار را ندارند. خوب می‌دانند که پرستش مطلق و اطاعت در بست مخصوص ذات احدیت است. اطاعت از رسول نیز (که بیش از ده بار در قرآن آمده است) به دلیل آن است که بازگوکننده وحی و رساننده عین کلام خدا بوده و به مصداق «و ماینطق عن الهوی»^۱ با دید و دلخواه شخص سخن نمی‌گوید. اطاعت از اولی‌الامر هم (که فقط یک بار در قرآن آمده، آن هم به صورت مشروط و محدود) لازم‌اش به مصداق «لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق»^۲ اطمینان بر مبنایت نداشتن آن دلالت و دستور با حکم خدا است و همان آیه می‌گوید که در صورت تنازع و اختلاف باید به خدا و رسول (یا محکومات قرآن و سنت جامعه رسول - بنا به فرمایش امیر مومنان) مراجعه نمود. اگر قرار بود اطاعت از ولی امر غیر معصوم و غیر منصوب یا ولایت فقیه، الزامی و مطلق باشد گفته می‌شد در صورت اختلاف و ایراد باید نظر رأی ولی امر را تبعیت نمود....

بنابراین ما وظیفه داریم، علیرغم خطرات محتمل، آنچه را که در سخنان آن روز رهبری انقلاب صحیح و به جا دانسته منطبق با قرآن و سنت دیدیم به دیده منت بپذیریم و هر جا که اختلاف و اشتباه به نظرمان آمده باشد و برداشت و آثار زیانبخش و هلاکت‌بار برای ملت و مملکت بر آن مرتبت گردد. صادقانه و دلسوزانه، به مصداق «و ذکر فان الذکری تنفع المومنین»^۳ تذکر و توجه لازم بدهیم.

بحث و بررسی حاضر به ناچار یک مقدار جنبه ایمانی و ایدئولوژی یا آکادمیک خواهد داشت و یک مقدار جنبه ملی و جهات سیاسی و انقلابی. در هر حال مهمترین و حادثترین مسئله حاضر کشورمان می‌باشد.

1- نجم ۳- از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

2- (دستور نبوی) اطاعت از هیچ بنده‌ای و مخلوق در آنجا که معصیت خدای خالق باشد روا نیست.

3- ناریات ۵۵- و تذکر بده همانا که تذکر دوچند فایده به مومنین می‌رساند.

ما به عنوان یک مسلمان نمی‌توانیم بی‌علاقه به اسلام بوده دلمان به درد نیاید که انقلاب اسلامی ایران، با خشونت‌ها و بدعتها و با افراط‌کاریهای خود چنان سیمای وحشتناک به اسلام داده است که برخلاف سالهای آخر عمر رسول اکرم، ناظر یخرجون من دین الله افواجا می‌شویم و محکومیت و انزجار از اسلام را در دنیا می‌شنویم. به عنوان یک ایرانی نیز نمی‌توانیم بی‌کاره وحشت‌زده در کنار گود نشسته کاری و کلامی برای جلوگیری از انحطاط و فساد و از ویرانی و بیچارگیهای عمومی نداشته باشیم. اینک به خواست خدا و به قصد خدمت به هموطنان به بحث و بررسی نکات اساسی پیام روز میلاد رهبری محترم انقلاب می‌پردازیم.

۱- رهبری قرآن و رسالت اصلی پیغمبران

مقام و موقعیتی که رهبر انقلاب برای قرآن در معرفی خدا و احکام او و برای رسول خدا و امامان قائل شده قرآن را قابل فهم و استفاده و استناد عوام و خواص دانسته‌اند، صددرصد مورد قبول و سپاس نهضت آزادی بوده و جواب دندان‌شکن به مدعیان و معترضینی داده‌اند که می‌گویند شما را چه رسد که از قرآن و اسلام حرف بزنید، و غیر مجتهدها در کار دین و دنیا و در سیاست و حکومت چاره و چاهی جز تقلید و تبعیت از ولایت فقیه ندارند.

ضمناً در توضیح بعدی ایشان که اضافه کردند «لیکن انما يعرف الكتاب من خوطب به» «هیچکس نمی‌تواند بفهمد و هر کس بخواهد پیغمبر را بشناسد قرآن را باید بشناسد و هیچ‌کس نمی‌تواند بشناسد.....» به نظر آمد که اشکال یا لااقل ابهام وجود داشته باشد.

بیان دیگری که فرموده‌اند مقصد اصلی انبیاء و غرض خدا از بعثت و اعزام پیغمبران «معرفی ذات مقدس حق» بوده است و عدالت و حکومت مقاصد اعلی نیست، گفتار عالمانه و عارفانه و آموزنده بوده جا دارد رهنمودهای محکمی برای همگان باشد.

۲- عدالت مقصد ثانوی

آنجا که می‌فرمایند «وقتی که مفاد آیات شریفه را می‌خوانیم و یا سیره انبیاء را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم که آنها تمامشان یکی از کارهایی که البته مقصد نبوده لکن مقدمه بوده این بوده است که عدالت را در دنیا ایجاد می‌کند» استنباط درستی است و آیه شریفه «و لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» که در سوره حدید آمده است، پشتوانه آن می‌باشد. ولی باید توجه داشت که «قیام به قسط» ناظر به «ناس» می‌باشد. یعنی خود مردم هستند که باید با راهنمایی کتاب و آگاهی یافتن بر موازین و حدود تعیین شده در آن گفتار و کردارهای خود و روابطشان را با یکدیگر بر مبنای عدالت و قسط استوار نمایند، نه آنکه با فراموش کردن خود و کسان و کشورشان به تبلیغ و تحمیل عدالت و قسط بر سایر ملت‌ها و دولت‌ها، در خارج از قلمرو زندگی و مسئولیت خودشان بپردازند.

۳- اجرای عدالت و احکام

اختلاف نظر ظریف ولی اساسی دیگر به دلیل اصالت موضوع و اثر عملی که در برنامه جنگی و

1- در حقیقت شناساندن خدا برای سوق دادن انسانها به سوی خدا.

2- حدید ۲۵- و به تحقیق پیغمبران را با بینات (یا دلائل و نشانه‌های روشن) اعزام داشته همراه آنها کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم قیام به قسط نمایند.

آینده‌بینی کشورمان وجود دارد، از توضیحات زیر شروع می‌شود:

«پیغمبر می‌خواهد عدالت ایجاد کند تا بتواند آن مسائلی که دارد، که آن مسائل، انسان می‌خواهد درست کند، آن مسائل را مطرح کند و از زمانی که وحی برای پیغمبر ما آمده است یکی از مسائلشان همین معنا بوده است که معارضه می‌کردند با کسانی که ظلم داشتند. ظالم بودند. ستمگر بودند، خونخوار بودند و هر کدام به یک صورتی با آنها معارضه می‌کردند. و گمان نشود که هیچ پیغمبری توی خانه‌اش می‌نشست و فقط دعا می‌خواند و یا احکام می‌گفتند خیر اینطور نیست. احکام را می‌گفتند و دنبالش می‌رفتند برای اجرا...»

شکی نیست که ایجاد عدالت و معارضه یا مبارزه با ظلم و خودداری و اکتفا نکردن به دعا و دعوت و همچنین ساختن انسانها از مسائل و مشاغل انبیاء و از مقاصد ادیان الهی است، ولی نه معارضه با ظلم و خونخواری مقدمه و لازمه دعوت و دعا و ابلاغ احکام بوده است که رسالت خود را از آنجا آغاز کرده باشند، نه برنامه آنان حالت تهاجمی نظامی با قیافه خشونت و قصد خصومت یا تحریک را داشته است و نه پس از ابلاغ احکام (وتلاوت آیات و انذارها) به دنبال الزام و اجبار مشرکین و مؤمنین برای اجرای آنها رفته‌اند

در قرآن نه یک جا و نه ده جا بلکه بیش از صدجا، به تعبیرهای مختلف، مأمور اجرا نبودن و معارضه نکردن و مسئولیت پیگیری نداشتن پیغمبر به حضرت گوشزد می‌شود. از قبیل اینکه: رسول وظیفه‌ای جز ابلاغ ندارد، کار تو تنها تذکر دادن و انذارکردن است و بشارت، ما تو را مأمور و موکل کسی قرار نداده‌ایم و مسلط و محافظ آنها نیز نیستی، هدایت آنها به عهده تو نیست، خدا بهتر می‌داند کی هدایت شده است و کی گمراه است، برای اطلاع بر گناه بندگان خدا کافی است، هر کس هدایت یافت به سود خود عمل کرده است و هر کس گمراه شد زیانش را خواهد برد، بار هیچکس به دوش دیگری گزارده نمی‌شود، عقیده و عمل به دین اجباری نیست، حساب و کتاب مردم با خداست، بگذار بخورند و بهره‌مند شده دنبال آرزوها بروند به زودی خواهند فهمید، تو نگهبان مسئول آنها نیستی، تو را شاهد و الگو فرستادیم، بشارت و انذاردهنده هستی و دعوت کننده به سوی خدا و چراغ راهنما، همین و بس ...

۴- معارضه با چه چیز و چگونه بوده است؟

ما وقتی به قول ایشان مفاد آیات شریفه را می‌خوانیم و یا سیره انبیاء را ملاحظه می‌کنیم می‌بینیم تمامشان با ملایمت و ملاطفت، با هشدار و اخطار و آزادانه از عذاب و هلاکت الهی و با آغاز کردن از خود و خاندان و قوم و اعلام «اعبدواالله ولاتشركوا به شیئا» و «لا اله الا الله» را کرده‌اند و تنها با شرک معارضه نموده‌اند، شرکی که به معنای پرستیدن خداهای ساختگی و خیالی و شخصیتی است و اطاعت کردن بندهوار از فرعونها و اربابهای صاحب مقام و مال و یا از احوار و رهبانهای دینساز دنیاوار فریبکار. سراسر سوره‌های مؤمنون، هود، نوح، یونس، اعراف و غیره (یا قسمت عمده‌ای از آنها) تکرار و تأکید همین مطلب است.

به طوری که در این سوره‌ها دیده می‌شود مقاومت و معارضه همیشه از ناحیه منکرین و مخالفین آغاز می‌گردیده است و بیشتر از ناحیه متولیان معبد و دین بوده است تا از ناحیه زورمندان و زراندوزان. معارضه منکرین و مدعیان اول به صورت «تکذیب و تولی» (یعنی دروغ انگاشتن و پشت کردن) و به اتکای تمتعی که از دنیا داشته‌اند آغاز می‌گردیده است. به تدریج که روشنائی آیات و پایداری پیامبران مردم

بیداردل را متوجه و آنان را متمایل به قبول دعوت می‌کرده است مدعیان سنگدل و متعصب به جدال و استهزاء برمی‌خواستند و چون توجه و تمایل مردم را باعث بی‌آبرویی و کسادی کار خود و از دست دادن قدرت و مقام می‌دیدند در صدد آزار انبیاء و اقدام به «صد راه خدا» برآمده از رو آوردن مردم به دین خدا یا حاکم شدن حقیقت‌جویی می‌کردند. معارضه و آزار از این زمان آغاز می‌گردیده است. توطئه و حيله‌گریهای «ومكروا مكراً كباراً»^۱ یا «ان جعل الذین كفروا فی قلوبهم الحمیته الحمیته الجاهلیه»^۲ متعلق به این دوران از دعوت انبیاء است که به دستور سردمداران شرک، از طریق تحریک و تعصب با راه انداختن عوام الناس شیفته خرافات و شخصیتها صورت می‌گرفته است. معذک انبیاء همچون پیغمبر خودمان و گروندگان به او در برابر استهزاء و اتهام یا آزار مشرکین و مستکبرین و گمراه‌شدگان از اهل کتاب، دستور «لنبلون فی اموالکم و انفسکم ولتسمعن من الذین اوتوا الكتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور»^۳ را دریافت می‌داشتند و به «جادلهم بالتی هی احسن»^۴ سفارش می‌شدند. در هر حال دستور و سفارش همیشه جلوگیری از معارضه و برخورد خشن و تشویق به مدارا و منطقی بوده است.

۵- نوبت معارضه و جنگ چه موقع بوده است؟

فقط، همانطور که در سوره محمد به سال اول هجرت مشاهده می‌کنیم، آنگاه که کفار قریش گرایش به شدت عمل و به ممانعت و مزاحمت جدی نموده، برای خاموش کردن نور خدا و معدوم ساختن رو آوردگان به راه خدا دست از آستین درآورده با اخطار قبلی «الذین كفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم»^۵ دستور «فاذا لقیتم الذین كفروا فضرِب الرقاب حتی اذا اذخنتموهم فشدوا الوثاق»^۶ صادر می‌شود که بستن دست و پای آنها از ادامه تجاوز و معارضه جنگی است، پشت سر آن توصیه آزاد کردن کریمانه یا با گرفتن فدیة می‌آید^۷ که متوقف ساختن و از کار انداختن ماشین جنگی است و نه از بین بردن و انتقام‌گیری یا مجازات متجاوز.

برای ابلاغ دعوت و تبلیغ اسلام یا تبدیل کفر به ایمان، نه تنها پیغمبران راه معارضه و مخاصمه را پیش‌گرفته برنامه‌هایشان تحمیل دین و کفرستیزی و مستکبرکشی نبود و اصل لا اکراه فی الدین در تمام

1- نوح - و حیلہ و توطئه‌ای راه انداختند بسیار بزرگ.

2- فتح ۲۶- آن زمان که کافرشدگان در دل‌هایشان تعصب قرار گرفت، تعصب جاهلیت.

3- آل عمران ۱۸۶- هر آینه در اموال و جان‌هایتان مورد آزمایش قرار می‌گیرید و از ناحیه کسانی که پیش از شما دارای کتاب شده‌اند و از مشرکین، آزار و زخم‌زبانهای زیاد خواهید شنید و اگر پایداری و پدوا پیشه‌گیرید همانا که این صبر و تقوی از کارهای اساسی بزرگ (و نشانه اراده قوی) است.

4- نحل ۱۲۵- و با آنها به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال نما.

5- محمد ۱- کسانی که کافر شدند و از راه خدا جلوگیری کردند (خداوند) اعمال و اقداماتشان را به گمراهی انداخت (پا می‌اندازند).

6- محمد ۴- پس چون به کفار برخورد کردید (تکلیفتان) زدن گردنها است تا آنجا که شدت و غلظت به خرج داده (اسیرشان نمائید) بندها را محکم کنید.

7- محمد ۵- فاما منا بعد و اما فدا حتی تضع الحرب اوزارها..... (اما پس از آن یا منت گذاشتن و آزاد کردن خواهد بود و یا فدیة گرفتن تا آنکه (مربک) جنگ بارهای خود را به زمین گذارد.)

رسالت‌های الهی سایه آزادی و کرامت انسانی را بر کافر مومن افکنده است، بلکه دستور مقدماتی برقراری عدالت و برطرف کردن ظلم و استکبار را در محیط خود و در جهان پهناور نداشته‌اند. پیغمبران دعوت خود را با در افتادن و برانداختن مستکبرین و ستمکاران آغاز نکرده‌اند، بلکه مستکبرین و مرفهین بوده‌اند که پس از مواجهه با دعوت انبیاء و پیشرفت کار آنها به معارضه و ممانعت و جنگ برخاستند و سپس خداوند فرستادگان و اجابت‌کنندگان دعوت خود را نجات و نصرت داده است.

البته پیغمبر عزیز ما در خانه نمی‌نشست که دعا بکند و پیوسته در حرکت و فعالیت و هجرت بود. تحمل مشقات و صدمات را می‌نمود و از جهالت و گناه مشرکین و مستکبرین رنج زیاد می‌برد هم دعا می‌کرد، هم دعوت و هم محبت.

این حرفها تازه برای انبیاء است که دعوت و ماموریت‌مان با ولادت و رسالت حضرت ختمی مرتبت پایان یافته و پرونده نبوت و رسالت برای همیشه بسته شده است. حال آیا کلام اعلاي «الله اعلم حیث یجعل رسالته» به کسی یا مقامی و طبقه‌ای اجازه می‌دهد خود را ادامه دهنده رسالت انبیاء و جانشین آنها بنامد؟ آیا هیچ قدرت و دولتی حق دارد دستگاه خود را مساوی و مجری اسلام دانسته و سایرین را ملحد غیرمسلمان یا مستکبر ضد اسلام بخواند؟ و بندگان خدا را به نام اسلام برای خدمت به اسلام و صدور اسلام، آن طور که خود تشخیص می‌دهد و تصمیم می‌گیرد و تبلیغ می‌کند فوج فوج به کشتن و کشته شدن بکشاند؟

درست است که از نظر اکثریت «ملت ایران اسلام را می‌خواهد» ولی ملت ایران اسلامی را می‌شناخت و خواهان حکومت آن بود که در سایه‌اش از هر نوع استبداد و اسارتی اعم از داخلی و خارجی یا سیاسی و دینی رهائی یابد و نظامی شورائی و مردمی، بر مبنای عدالت و تقوی و اصول عالیه اسلام، که تأمین‌کننده آزادی و استقلال و سوق دهنده ایران به سلامت و امنیت و برکت و به ترقی و سعادت باشد به وجود آورد.

ع- انسانسازی اسلام و جدائی حق از باطل

انسان‌سازی پیغمبران که در رهنمودهای رهبر انقلاب آمده، درست است. خصوصاً که فرموده‌اند باید با خشونت و خصومت و در زیر ضربات شلاق، اجرا گردد یا بر سبیل دامپرووران و مکتبخانه‌های قدیم با تهدید و تطمیع یا تحدید و کشتن شخصیت صورت گرفته بر شیوه انسان‌دوستانه اسلام اصیل که بر مبنای آزادمندی و احترام به کرامت و امانتداری انسان است، انجام نشود.

رسول اکرم در ادامه دعوت و برخورد با مقاومت و کارشکنی سران سرسخت قریش که به فکر نیرنگ زدن یا سرکوب و معدوم کردن او افتاده ملول و مایوسش می‌ساختند، طبعاً انتظار داشت یاری خدا محسوس و موثرتر گردیده اجازه و امکان در افتادن و نابود کردن پرچمداران الحاد و استکبار را پیدا نماید. در آیات ۷۸ تا ۸۴ سوره اسراء می‌بینیم که قرآن در برابر سوء مقاصد مشرکین به او دلداری و دستور می‌دهد که بیش از پیش به تسبیح و سپاس خدا بپردازد، نصرت خدا و تسلط بر مشکلات و موانع را در تداوم رأستی و صداقت بجوید و به خود و پیروان بگوید که ملالت و یأس و عجله نداشته بدانند که

1- انعام ۱۲۴- خدا بهتر می‌داند رسالت خود را کجا (و به چه کس) قرار دهد.

چون حق بیاید باطل خواهد رفت. حق گفتنی و آوردنی است و باطل رفتنی^۱. در سوره رعد با ذکر تشبیهی تفصیل بیشتر در این باب داده و گفته می‌شود که باطل همچون کف روی آب است که با همه جوش و خروش چون ریشه و قرار ندارد خود به خود زائل و «باد هوا» می‌شود در حالی که آب جاری شونده که از زیر آن گسترش می‌یابد و به مردم فایده می‌رساند، ضرب‌المثل و نمودار حق است.

اصولاً برنامه انبیاء که ما باید تأسی نمائیم همیشه برنامه سازنده مثبت، مولد، برکت‌آور و حیاتبخش بوده است، نه خشونت و خصومت و خرابی یا مرگ‌خواهی و نابودی که برنامه شیطان است و مرام مارکسیسم. و متأسفانه سیاست و شعارهایی که از سال دوم پیروزی انقلاب تبلیغ گردیده و بر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی تحمیل شده در همین خط و هدف بوده است.

۷- ملت یا مکتب ابراهیم

اینکه فرموده‌اند «ابراهیم مسائل را می‌گفت، بعداً بر می‌داشت بتهائی که آن وقت مثل این بود که یکی به خدای تبارک تعالی در مذهب ما جسارت کند این طور معارضه می‌کرد با آنها ولی مسائل را هم می‌گفت، مقابله می‌کرد با ستم و مقابله می‌کرد با ظلم» لازم است با امتنان تذکر بدهیم که در این طرز برداشت در مقایسه با پیام دو سال قبل آغاز حج تعدیل حاصل شده است ولی باز هم درست نیست. اولاً ابراهیم یک مسئله و یک حرف داشت و آن دست برداشتن از بتهای خود ساخته چوبی و رو آوردن به گرداننده آسمانها و زمین و آفریننده انسانها بود. ثانیاً برای اثبات حرف خود نه زور به کار برد و نه دشنام به کسی داد. چون حرف حساب و منطق به خرجشان نمی‌رفت متوسل به یک آزمایش عملی مشهود گردید و استدلال تجربی غیرفلسفی و غیرجنگی به کار برده مدعیان را میبوهت ساخت. قرآن نشان نمی‌دهد که ابراهیم معارضه و مقابله با ستم کرده باشد. بلکه پدر (یا به قول بعضی‌ها عموی او) و متولیان معبد و مردم قصد اهانت و اخراج و سوزاندن او را کردند. از ناحیه خانواده و قوم نامهربانی بود و مرگ‌خواهی و آتش‌افروزی و از ناحیه ابراهیم دلالت مودبانه منطقی بود، با نصیحت و حمایت، حتی از قوم فاسد و ستمگر لوط. بالاخره با توکل به خدا و طلب نصرت از کسی که او را به دوستی خود برگزیده است، مهاجرت به سرزمین بی‌آب و علفی می‌کند تا فرزندان او امنیت یافته اقامه نماز و عبادت خدا را بنمایند و برای آنها دعای روزی فراوان و جلب محبت مردمان را نمود.

۸- عیسی منادی محبت و گذشت

وضع حضرت عیسی نیز چندان دور از جدش ابراهیم، که بنیانگذار اسلام و نامگذار مسلمانان است، نبود. فرموده‌اند «اشخاصی که تابع او هستند خیال می‌کنند که حضرت عیسی فقط یک معنویاتی می‌گفته است ایشان هم همین طور بوده است. از اول بنا بوده بر اینکه معارضه کند». اما به شهادت انجیل و قرآن حضرت عیسی مملو از معنویت و محبت، حتی نسبت به دشمنان و آزاردهندگان و کافران بود و پیرامون معارضه و مقابله نگشت.

رهبر انقلاب در بیانات خود، از اولین کلام کودکی حضرت عیسی، به نقل از قرآن فقط آوردن کتاب را

۱- اسراء ۸۱ و ۸۲: و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً (و بگو پروردگار مرا از در راستی و صدق وارد ساز و راه خروج را نیز از در راستی و صدق قرار داده از پیشگاه خودت برایم یاری و قدرت فراهم فرما) و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً (و بگو حق آمد و باطل رفت همانا که باطل رفتنی است).

ذکر کرده‌اند. اگر تمام آیه و بعدیه‌های آن را تلاوت کنیم معلوم خواهد شد که حضرت عیسی (علی نبینا و علیه‌السلام) با اعلام بندگی خدا و پیغمبری خود آغاز سخن کرده سفارش نماز خواندن و زکوه دادن مادام‌العمر را یادآوری می‌نماید، نیکی کردن به مادر و اهل خدمت و برکت بودن خود را در همه زمانها و مکانها پیشگوئی می‌کند و در پایان از اینکه اهل جبر و ظلم و مرد سنگدل و شقی باشد شدیداً تبری جسته از ولادت تا بعثت، خود را مشمول و منادی صلح و سلامت می‌شمارد:

مریم ۳۰- قال انی عبدالله آتینی الکتاب و جعلنی نبیا

مریم ۳۱- و جعلنی مبارکاً این ما کنت و اوصانی بالصلوه و الزکوه ما دمت حیا

مریم ۳۲- و برا بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیاً

مریم ۳۳- و السلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا^۱

سؤال فرموده‌اند که عیسی «اگر مسئله می‌خواست بگوید چرا دارش می‌کشیدند؟» اولاً به تصریح قرآن او را به دار نکشیدند و خدا به سوی خود بالا برد. ثانیاً چون در برابر تشریفات و خرافات القائی متولیان ریاکار و دنیادار معبد و دین قیام به احیای توحید و معنویت و روشن نمودن بندگان برای بازگشت به سوی خدای یکتای مهربان نموده بود و بذر محبت و خدمت و گذشت می‌پاشید، مورد خشم و اتهام و توطئه روحانیت یهود قرار گرفت. مانند بزرگان قوم نوح متوسل به مکروا و مکرراً کبارا شدند و به والی فلسطین چنین القا کردند که عیسی بی‌ایمان و اخلاک‌گر با تعلیمات اختراعی خود الوهیت و فرمانروائی قیصر را انکار می‌کند.

۹- تفکیک یا تبعیت دین و سیاست

مسئله تفکیک دین از سیاست که قبل از داستان حضرت عیسی به طور معترضه متعرض آن شده‌اند دنباله روی از یک اشتباه متداول اواخر قاجاریه و روی کار آمدن سلسله پهلوی قبل از پیروزی نهضت ملی شدن نفت به دست مصدق است که همه افعال و افکار و هر پیش‌آمد و رویداد را به سیاست‌های استعماری نسبت می‌دادند. ایشان چنین فرمودند: «این معنائی که به خورد ما داده بودند قدرتهای مستکبر جهان که نباید دیانت در سیاست دخالت بکند، این از آن سیاست‌هایی بوده است که اینها داشتند برای عقب‌نگهداشتن مسلمین و برای اینکه نگذارند اینها معارضه کنند و لهذا اینها را وادار کردند آن قدر تبلیغ کنند که در بسیاری از قشرها این است که آخوند را به سیاست چکار دارد، چکار داری، تو برو دعواتو بخوان.»

حقیقت امر این است که تفکیک دین از سیاست که ترجمه لائسیسم و سکولاریسم است قرن‌ها قبل از نفوذ اروپائیان در ایران و پیدایش پدیده استعمار (و استکبار به معنای مصطلح انقلاب) عکس‌العمل طبیعی ملت‌ها و دولتهای مغرب زمین در برابر حاکمیت خودکامه کلیسا و اختناق و انگیزسیون وحشتناکی بوده است که به نام دین و حاکمیت عیسی بر سر مومنین و مردم آورده مدت هزار سال اروپا را در تاریکی و وحشت و عقب‌افتادگی نگاه داشته بودند. کشورهای آنجا، خصوصاً پس از جنگ‌های صلیبی و برخورد با

۱- گفت همانا که من بنده خدا هستم کتاب به من داده و مرا پیغمبر گردانیده است.

و مرا هر جا باشم مبارک (یا منشاء خیر و فزاینده‌گی) قرار داده و مادام که زنده هستم به نماز و زکوه سفارش فرموده است.

و نیکی و خدمتگزاری به مادرم در حالی که مرا جبار و شقی قرار نداده است.

و سلام بر من روزی که به دنیا آمدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم.

دانش و بزرگواری مسلمانان، کم و بیش بیدار شدند و بسیاری از متفکرین و درس خوانده‌ها، هم از خدای یسردار و هم از پاپ و کشیشهای مدعی جانشین عیسی و حواریون برگشتند و قلم بطلان بر اختلاط دیانت و سیاست یا اشراف روحانیت بر حکومت کشیده شد. کاتولیک و پروتستان دیندار و بی‌دین به این نتیجه رسیدند که دولت و سیاست باید مستقل از دیانت و از معتقدات شخصی بوده قوانینی که خودشان وضع کرده یا پذیرفته‌اند بر امور کشور و روابط مردم حاکم باشد.

پس از چند قرن که مردم مغرب زمین با آزاد شدن نسبی از شخص پرستی و اختناق دینی، صاحب دانش و تمدن شدند و به آبادی و ترقی و عدالت بیشتری رسیدند و برای توسعه ثروت و قدرت و سلطه خود به اکتشاف جغرافیائی و استحلاک و استعمار کشورهای عقب‌مانده آفریقا و آسیا پرداختند نفوذ و هجوم و هرأس از آنها ملتهای مسلمان را تا حدودی بیدار کرده به کفر تلاش انداخت. خود مشرق زمینها بودند که برای نجات و استقلال و ترقی چاره‌اندیشیهای تقلیدی یا ابتکاری و اساسی کردند، که یکی از آنها تفکیک دین از سیاست یا رهائی دولتها از دخالت روحانیت‌ها بود.

تجربه قرون وسطای مسیحیت و سرنوشتی که بر دیانت و روحانیت آمده می‌تواند آئینه عبرت ارزنده و هشدار دهنده برای رهبری و متولیان انقلاب و نظام ما باشد.^۱

نهضت آزادی ایران سالها قبل از انقلاب اسلامی و پیروزی آن و علیرغم جو حاکم آن زمان، مخالف تفکیک دین از سیاست بوده است و هرگز حکومت اسلامی را مترادف با حکومت روحانیون نمی‌دانسته است. کما آنکه رهبر انقلاب نیز در دوران اقامت در پاریس بارها با صراحت اعلام داشته‌اند که نمی‌خواهند حکومت عبا و عمامه و نعلین به وجود آورند. ما اشراف دیانت و ایدئولوژی اسلامی را بر سیاست و نظام حکومتی مفید و لازم می‌دانیم ولی نه از طریق و تسلط روحانیون و نه به معنای ادغام و اختلاط دین و دولت که دو مقوله متمایز می‌باشد. دولتی شدن مذهب و الزام مردم مابینت آشکار با اصل لا اکره فی الدین دارد. روش حکومت علی (ع) هم آن طور که از فرمان مالک‌اشتر بر می‌آید مؤید آشکار این معنی می‌باشد.

۱۰- آخرین فراز و پیام

آخرین قسمت بیانات دینی - سیاسی رهبر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، در زمینه تشکیل حکومت، دخالت در سیاست، از بین بردن دولتها و تصرف کشورها بود.

تلخیص شده فرمایشات چنین است: «حضرت رسول (ص) که آمد و تشکیل اداره داد، تشکیل حکومت داد، معنایش این است که کار دارند به حکومت، در سیاست کار دارند و تشکیل حکومت دادن جز این است که دخالت در سیاست است و وارد شدن به عرصه سیاست است؟ بنابراین این مسئله‌ای را که بین مسلمین هم اینطور تزیق کردند تا حتی بعضی از خواص هم به این معنی اعتقاد پیدا کردند که شما بروید سراغ

۱- در کتاب گمراهان چاپ سال ۱۳۶۳ توضیح داده شده است که چگونه کلیسای گرایش یافته به شرک و شخص پرستی مسیحیت در طی هزار سال اروپای قرون وسطی را در تاریکی جهل و خرافات و در سیطره تعصب و اختناق دینی و آراءهای شدید انکیزیسیون قرار داده باعث عقب‌افتادگی و درماندگی ملتها و دولتها گردید. بالاخره مردم به تنگ آمده با بازگشت به تمدن یونان (یا رنسانس) برگشت وسیع از کشیش و کلیسا و از خدا کردند و برای خود خدایانی به نامهای ناسیونالیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، کمونیسم، اگزیستانسیالیسم و غیره ساختند و هنوز می‌سازند و می‌سوزند.

مسجد و ما هم می‌رویم سراغ حکومت، این برای این بود که این طور به سر ما بیاورند..... که شما مشاهده می‌کنید. مسلمین از سیره انبیاء و خصوصاً مسلمین از سیره پیغمبر اکرم (ص) باید مطالعه کنند. ببینید چه کرده است و باید تأسی کنیم. اگر پیغمبر آمده بود و فقط توی مسجد نشسته بود و قرآن را ذکر کرده بود و دیگر کاری هم نداشت ما هم می‌رفتیم همین کار را می‌کردیم..... اما کسی که آمده است از همان اولی که آمده است در مکه مشغول مبارزه بوده است. یک نحوی غیر آن نحوی که در مدینه دیگر مسلحانه بوده است..... در مدینه که آمد حکومت تشکیل داد، مبلغ فرستاد حکومت فرستاد همه جا آنجا که دستش می‌رسید مژده داد به مردم که ما می‌گیریم دنیا را همه را از بین می‌بریم، رم را از بین می‌بریم. ایران را از بین می‌بریم یعنی از آن وضعی که آنها دارند که بت پرستی می‌کنند و یا آتش پرستی می‌کنند این را از بین می‌برند والا احیا کردند. همین مدت کوتاهی که پیغمبر (ص) زندگی کرد. احیا کرد بشر را مسلمین باید تأسی کنند به او چه کرد، ما هم باید آن کار را بکنیم. او حکومت تشکیل داد ما هم باید حکومت تشکیل بدهیم. او جنگ کرد ما هم باید جنگ بکنیم او دفاع کرد ما هم باید دفاع بکنیم.»

«بنابراین اگر تابع دین پیغمبر اکرم (ص) هستیم. اگر تابع ائمه هدی هستیم ببینیم که انبیاء در ایام حیاتشان چه کردند. اگر چنانچه مسئله‌گو بودند که چکار داشتند به آنها این ظالمین و این مستکبران که آنها را بکشند، حبس کنند و تبعید کنند و ببرند به خارج و نگذارند که کسی پیش آنها برود. در همین حالی که همه آن مضمیقه‌ها بوده است. شما می‌بینید که فقه چه جور دامنه‌ای دارد و چه جور دامنه‌هایی خواهد داشت و همه‌اش از کتاب و سنت است.»

جان کلام و پیام در همین جا است!

کلیشه‌ای زیبا در لباس و لسان عوام ساخته‌اند که ترکیب و تطبیقی از سنت و سیره پیغمبر بزرگوار و امامان گرامی ما با عملکرد انقلاب و نظام جمهوری اسلامی باشد! صحه‌ای است بر گذشته و فرمان برانگیزنده‌ای برای آینده، همراه با برنامه سیاسی و بسیج جنگی که بلافاصله شاهد آن شدیم. در حاشیه مطلب این نکته نیز قابل تفکر است که دو طایفه از توصیف و توجیه‌های پیام شاد شده‌اند. اول ارباب کلیسای سنتی و مستشرقین معاند مسیحی و یهودی (و مقلدین داخلی ضد اسلام و ضد انقلاب آنها) که قرن‌ها ادعا می‌کردند اسلام به زور شمشیر دنیا را گرفته، محمد قصدش کشورگشایی و سلطنت بوده و پس از هجرت و رسیدن به قدرت تغییر ماهیت داده بوده است. دوم، ابرقدرتهای شرق و غرب و اسرائیل را باید به حساب آوریم که به قول خود آقایان تحمیل‌کنندگان و بهره‌برداران از جنگ ایران و عراق بوده‌اند. همچنین اربابان صنایع عظیم تسلیحاتی اروپا و آمریکا و گردانندگان اقتصاد آنها که اطمینان یافته‌اند جنگ ویرانگر بی‌پایان ایران و نیاز و خریدهای کلان کشورهای مسلمان باز هم ادامه خواهد داشت!.....

ما نمی‌گوئیم تصنع و تحریک در این بیانات بوده است. به احتمال قوی همه آنها تراوش باور و باطن شخص رهبری و اعتقاد یا پذیرش متولیان و پیروانشان می‌باشد. ایشان تا به حال چیزی را از این جهت کتمان نکرده عقیده و سلیقه خود را بارها شخصاً و یا در قلم و بیان دیگران ابراز داشته و گفته‌اند: (۱) روحانیت مساوی است با اسلام (۲) روحانیت یا ولایت فقیه ادامه‌دهنده رسالت انبیاء به جانشینی آنها و امامان بوده مامور و موید من عندالله است (۳) ولایت بر ملت و حکومت امت حق انحصاری روحانیت است و تشکیل دولت در حد صلاحیت و قدرت آنان می‌باشد، بدون آنکه ملت تحت ولایت و قیومیت را حق سخن

یا شور و بیعت، مگر ظاهری و تحمیلی باشد.

چنین نظریه و عقیده به جای خود محترم و محفوظ است ولی باید دید قرآن و سنت تا کجا زیر آنها را امضاء می‌کند و ما چه موضعی باید داشته باشیم.

بلی صحیح است که رسول اکرم(ص) در مدینه تشکیل حکومت دادند و از دوران مکه هم کار به سیاست و اداره امت گروندگان داشتند و صحیح‌ترین عمل برای جماعات و افراد مسلمان تأسی به روش و رفتار پیغمبرشان، به مصداق و لکم فی رسول الله اسوه حسنه، می‌باشد. علاوه بر خاتم انبیاء پیغمبران دیگری هم چون موسی و داود و سلیمان دست‌اندرکار رهبری و اداره امت و مسند نشین بر تخت سلطنت یا حکومت شده‌اند. ولی دو نکته مهم قابل ذکر است. یکی اینکه تعداد انگشت‌شماری از میان صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و آنان که نامشان در قرآن آمده است عهده‌دار حکومت و رهبری سیاسی گشته‌اند. انبیاء اولوالعزمی چون نوح، ابراهیم، عیسی و پیغمبران والا مقام و منزلتی چون یعقوب و اسحق و اسمعیل یا یوسف و ایوب و ادریس و حتی هود و صالح و شعیب، چنین وضع و ماموریتی را نداشته‌اند دوم آنکه با وضوح و صراحت از قرآن خدا و سیره انبیاء بر می‌آید اولاً دو ماموریت نبوت و حکومت یا دو مشغله و وظیفه رسالت و سیاست از هم جدا بوده، حالت همگانی داشته است و نه الزامی. ثانیاً دو روش کاملاً مختلف و دو سنت متفاوت بر آن دو وظیفه یا شغل در آنجا که توأماً انجام می‌شده، اشراف داشته است. اولی صددرصد به فرمان خدا و به هدایت وحی انجام می‌گرفته مردم و شخص رسول کمترین دخالت و آمریت در آن نداشته‌اند و بی‌چون و چرا و بدون مشورت و جلب رضا، ابلاغ و اطاعت می‌شده است. ولی دومی یعنی حکومت و مدیریت امور امت بنا به خواست مردم و یا تبعیت و مشورت آنان انجام می‌شده است. رجال و ملاء بنی‌اسرائیل بودند که نزد پیغمبرشان آمده از او خواستند که خدا پادشاهی برایشان تعیین کند تا در راه خدا علیه تجاوزگرانی که آنها را از خانه و خانواده‌شان بیرون کرده‌اند، جنگ نمایند. همین طور هم شد، بدون آنکه خدا یا آن پیغمبر بگوید که فرمانروایی و فرماندهی هر امت با پیغمبر فرستاده خدا است. در مورد پیغمبر بزرگوار خودمان نیز قرآن صراحت دارد که آن حضرت با همه عقل و دانش و بینش و نبوغی که داشت و به اصلاح‌اندیشی و تمیز و تقوایی که دارا بود و با پشتوانه خدائی وحی، در امر مدیریت و اداره امت مامور به «شاور هم فی‌الامر» بوده است. قرآن در صورتی جامعه و مسلمانان را بهترین امت می‌شناسد که مردم برای اصلاح امور و برآوردن نیازهای یکدیگر (به مصداق حدیث و من اصبح و لم یهتم بامور المسلمین فلیس بمسلم) از صدف تنگ خانه و خواسته‌های خصوصی خارج شده همدیگر را تشویق به خوبی و خدمت و احتراز از زشتی و شر نمایند. بدون آنکه در این رهگذر رسالت خاص و نقش برتر صنف و طبقه ممتازی داده شده باشد. در آنجا هم که قرآن در سوره شوری می‌خواهد جامعه اسلامی نمونه را به ما معرفی نماید، در میان خصلت و سنتهای تقوی و گذشت و اجابت و اتصال به خدا، از یک طرف و انفاق و انتصار و اغماض فیما بین از طرف دیگر، جمله «و امرهم شوری بینهم» را می‌آورد که همان مدیریت شورائی و حاکمیت ملی در اصطلاح امروزی است. بدون آنکه باز هم برجستگی یا امتیاز و انحصاری برای یک طبقه خاص به نام روحانیت قائل شود.

اینکه فرموده‌اند برکناری روحانیت از حکومت تلقین استعمار است باید در نظر داشت که قرن‌ها قبل از

1- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل هشتم وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را وظیفه قانونی و طرفینی دولت و ملت نسبت به همدیگر قرار داده است.

نفوذ و ورود غرب فقهای شیعه بی‌اعتنا نسبت به مسئله حکومت بودند و آن را در صلاحیت انحصاری پیغمبر و پیشوایان دوازده‌گانه می‌دانستند که منصوص از طرف خدا و معصوم و عالم کامل‌اند. غضب این مقام را از طرف هر کس که باشد و اطاعت از غاصبین و همکاری با آنها را گناه می‌دانستند. ضمن آنکه تکلیفی برای مومنین در دوران غیبت تعیین نمی‌نمودند. بزرگانی مانند شیخ طوسی، علامه حلی، خواجه نصیرالدین طوسی و مجلسی (از متقدمین) و علامه کاشف‌الغطاء (از متأخرین) چنین عقیده داشتند. معذک بسیاری از همین بزرگان، سلاطین را ظل‌الله نامیده قبول کردن ولایت و اجرت از طرف آنها را جائز می‌شمردند و در برابر سلطان جائز یا ظالم شرط می‌کردند که شخص مطمئن باشد که مجبور به اجرای امر حرام نخواهد شد. حتی محقق حلی می‌گوید «هر گاه جائزی او را جبر کند بر ولایت جائز است از برای او قبول کردن به آنچه امر کند او را هر چند امور محرمه باشد.»

مسئله حکومت روحانیت یا ولایت فقیه، در آغاز نفوذ و روابط با غرب برای اولین بار در زمان صفویه از طرف محقق کرکی عنوان شد، فاضل نراقی معاصر (و مداح) فتحعلی‌شاه مدافع سرسخت آن گردید و شاگرد او شیخ مرتضی انصاری معروف به شیخ‌الطائفه، هم ولایت فقیه را شدیداً رد کرد و هم قبول هر گونه ولایت و آمریت از طرف سلاطین ستمکار و خدمت به آنها را.

۱۱- حکومت و جنگ آری، سلامت و صلح نه!

در قسمت دوم و حساس‌تر بیانات آخر ایشان که با تفصیل تصریح به حکومت تشکیل دادن و جنگ کردن و دفاع کردن پیغمبر و ضرورت تأسی ما به آن حضرت و به ائمه هدی، نموده‌اند، بعضی از شنوندگان و خوانندگان آن فرامین و فرمایشات سئوالی را مطرح کرده با تعجب می‌پرسند مگر پیغمبر خدا در دوران رسالت و حکومت خود صلح نکرد و یکسره در حال جنگ و دفاع بود که در بیانات رهبر انقلاب اصلاً اشاره به این سنت و سیره نشده است و نخواستند که خودشان یا دولت و ملت ایران با کسی و با دشمنی صلح نمایند؟! می‌گویند پس صلح حدیبیه با مشرکین قریش و دشمنان سرسخت اسلام و مسلمانان که در تاریخ و تفسیرها آمده است دروغ بوده است؟ و یا صدها پیمان و عهد و قرارداد که آن حضرت با مخالفین محارب و معاندین محتمل یا با اهل کتاب و دیگران بسته‌اند و دعوت و پیامهایی که می‌فرستادند، به دستور و یا اجازه رسول اکرم نبوده است؟ صلح امام حسن با معاویه، نعوذبالله، نافرمانی و بدعت امام دوم‌مان، علیرغم قرآن و سنت و سیره انبیاء بوده و یا از خامی و جهالت آن حضرت ناشی شده بوده است؟! آیا نومن بیعض و نکفر بیعض مجاز شده است؟

صرف‌نظر از سنت و سیره پیغمبرمان و ائمه اطهار که فقط دو نفرشان در مدتهای کوتاه و بسیار کوتاه بنا به درخواست و اصرار و بیعت مردم تشکیل حکومت دادند آیا در خود قرآن این آیه، به منظور قبول صلح با مهاجمین و توکل به خدا و مردم، ولو با احتمال نیرنگ دشمن، نیامده است؟:

و ان جنحو للسللم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السميع العليم و ان یریدوا ان یدعوک فان حسبک الله هو الذی ایدک بنصره و بالمومنین.^۱

۱- انفال ۶۱ و ۶۲- و اگر (دشمنان) به صلح و مسالمت تمایل کردند توکل به خدا کرده استقبال بنما و ابراز تمایل کن. بدان که خداوند شخصاً شنوا و داناست. و اگر به فکر فریب تو باشند همانا که خداوند تو را کفایت می‌کند، خداوندی که تو را با یاری خود و با مومنین تایید کرده است.

از بیانات آن روز رهبر انقلاب چنین استنباط شده است که حکومت بر مردم و جنگ کردن با مسلمانان و بعضی از کافران و مستکبرین خوب است و باید تمکین به امر خدا و تاسی به عمل پیغمبر کرد ولی در مورد صلح و سازش و خاتمه دادن به یک جنگ ویرانگری که بلای جان ایران و اسلام شده است، نباید کاری به دستور خدا و سنت رسول خدا داشته باشیم.

متأسفانه وضع طوری شده است که هر کس اسم صلح را ببرد، ولو شرافتمندانه و عادلانه و بر طبق موازین اسلامی، به دشمنی با دین و دنیاى ما و به مزدوری آمریکا و صدام متهم می‌گردد!

حذف واژه و اندیشه صلح در کلام رهبر انقلاب، از سنت و سیره پیغمبر رحمة للعالمین، نکته قابل توجه و در خور تفکر است. در حالی که بعد از هشت سال جنگ پیگیر ویرانگر کشنده نه تنها دو ملت ایران و عراق بلکه همسایگان و مردم جهان تشنه پایان آن هستند. چنین حذف یا سهو چه علت می‌تواند داشته باشد؟ آیا نسیانی بوده است یا نان بردن از صلح را عمل لغو زائد و خلاف مصلحت روز، خصوصاً با برنامه تجدید بسیج و تدارکات وسیع اخیر می‌دانسته‌اند؟ یا آنکه صلح و سلم را از مقوله بدعت و بداعهای اسلام و منسوخات قرآن محسوب داشته‌اند؟ شاید بنا به مشیت پروردگار ملت شهید پرور ایران به کفاره گناهان خود نباید شربت صلح و آرامش و آبادی و زندگی را بچشد و با در دست داشتن پرچم «جنگ جنگ تا پیروزی» تا قعر دره نابودی سقوط کند!.....

به یقین پیغمبر بزرگوارمان از ابتدای بعثت هم مبارزه کردند، هم حکومت تشکیل دادند، هم پیام و مبلغ برای ملتها و ملوک فرستادند و هم خداوند در کتاب خود مژده داده است که دین قدیم و اصیل اسلام را بر همه مکاتب و ادیان، علیرغم مشرکین و کفار و حسودان، پیروزی و اشراف می‌دهد و صالحین بندگان را در زبور و قرآن وارثین زمین دانسته است.

به یقین ما باید تاسی به پیغمبران و امامانمان نموده هم جنگ کنیم هم دفاع و هم جهاد و تلاش، برای رفع ظلم و استکبار و الحاد، از جامعه خودمان و از صحنه پهناور جهان (بدون آنکه برنامه ما گرفتن همه کشورها و از بین بردن دولتهای نظیر روم و ایران آن زمان باشد).

علی‌الاصول ما در این زمینه با اظهارات و فرموده‌های مقام رهبری انقلاب، به لحاظ حکومت و جنگ دفاعی، هیچگونه مخالفت نداریم. حرف بر سر چگونگی اجرا و انجام آنها می‌باشد که باید بر مبنای مدلول و منطوق آیات و بر وفق سنت و سیره پیغمبر و امامان معصوم منصوص باشد.

در زمینه جنگ و دفاع و صلح، نهضت آزادی ایران در نشریات متعدد خود اظهارنظر و استدلالهای قرآنی و فقهی و تاریخی مفصل کرده است که همراه با تجزیه و تحلیل‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی بوده است و فعلاً ضرورت و فرصت کافی نیست که عطف و تصدیع مجدد به عمل آید. فقط چند نظری در تأیید یا تصحیح آنچه در بیانات رهبر انقلاب آمده است می‌پردازیم.

پیغمبر بزرگوارمان و پیشوای مقتدایمان هر دو جنگ کردند ولی جنگ دفاعی غیرابتدائی و غیرتهاجمی و بدون آنکه قصد مجازات متجاوز و دفع دشمن و شر از صحنه جهان را داشته باشند.

درباره جنگ دفاعی و اگر کلمه دفاع را به همه حقوقها و ارزشها و حقا تعمیم و تسری ندهند مسئله‌ای از این باب نخواهیم داشت. در مورد جنگ ابتدائی که به منظور تسلط بر غیرمسلمانان و تصرف کشورها و مسلمان کردن یا دفع شر آنها انجام گردد. فقهای اهل تسنن غالباً آن را از مقوله جهاد واجب دانسته‌اند.

رویه شیخین و خلفای اموی و عباسی و عثمانی و امثال سلطان محمود غزنوی و تا حدودی امیر تیمور گورکانی نیز، تا آنجا که دستشان می‌رسد، چنین بوده است. در آن زمانها دنیا را بدو منطقه «دارالسلام» و «دارالحرب» تقسیم کرده عقیده داشتند که مابین این دو منطقه (یا به اصطلاح امروزی دو بلوک) حالت جنگی مستمر وجود دارد و دولتهای اسلامی تا منطقه کفر را وارد در منطقه اسلام ننموده یا قلع و قمعشان نکرده باشند، جهاد واجب باید ادامه داشته باشد. اما علمای شیعه و فقهای بزرگ امامیه فتوای دیگری داشته و گفته‌اند در زمان غیبت امام معصوم جز جنگ دفاعی هیچ تهاجم و تعرض نظامی مشروع و مجاز نمی‌باشد و تشخیص و تصمیم به جنگ ابتدائی یا تعرض از اختیارات خاصه پیغمبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام است. ائمه اطهار را هم که می‌دانیم هیچکدام مبادرت به جنگ ابتدائی نفرموده‌اند. با مراجعه به قرآن می‌بینیم که کتاب خدا در آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴ سوره بقره^۱ که هم از محکومات است و هم غیر منسوخ، شرایط اصلی و اصحاب جنگ و انتهای آن را تشریح و تعیین و تحدید کرده است: (۱) جنگ باید کرد (۲) صرفاً در راه و رضای خدا (۳) فقط با کسانی که دست به کشتار و جنگ با ما می‌زنند (۴) بدون آنکه کمترین تجاوز و تعدی بیش از آنچه مرتکب شده‌اند مرتکب گردیم، زیرا که خداوند تجاوز و تعدی کنندگان را دوست نداشته آن را عمل خلاف تقوی می‌داند.

قرآن برای آنکه در اثر خوی بشری انتقام و ستیزه‌گری و قیاس به نفس، احکام و حدودش دچار افراط و التقات و ابهام نگردد، در سوره توبه که جنگی‌ترین سوره‌های قرآن است در قبال دستور قتال با کافر تصریح می‌نماید که «آنها بودند که جنگ با شما را آغاز کردند»^۲ و در سوره عبادی - اجتماعی حج توضیح می‌دهد که اگر به شما اجازه جنگ کردن دفاعی داده شده برای این است که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اید و خداوند یار و یاور مظلومین است.^۳

در هیچ جای قرآن و سیره صحیح رسول اکرم صحبت از کفرستیزی مسلحانه و رفتن و گرفتن بلاد و ممالک یا کشتن و تصرف کردن خانه و زمین مشرکین و مستکبرین، به این دلیل که مشرک و مستکبر هستند، وجود ندارد. اگر ابراز برائت و اعلام جنگ به مشرکین شده باشد مخاطب و مشمول آن صرفاً مشرکین و یهودیان یا منافقین بوده‌اند که دست به خدعه زده نقض عهد کرده علیرغم پیمان عدم تجاوز قرارداد صلحی که با مسلمین داشته‌اند به حمله یا همکاری با حمله کنندگان پرداخته‌اند.

وقتی نظر به دوران پنج ساله خلافت مولای متقیان علی بن ابیطالب می‌اندازیم می‌بینیم که آن حضرت هیچگاه اجازه نداده است در مصاف با دشمنان، اولین تیر، و حتی دشنام و نفرین مرگ از اردوی او صادر شود. همه جا با نصیحت و دلالت و با اجتناب از درگیری و خصومت عمل کرده است. در جنگ خوارج آنها

1- آیه ۱۹۰- «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا ان الله لا یحب المعتدین» و در راه خدا جنگ با کسانی بکنید که به جنگ با شما برخاسته‌اند و ستمکاری و تجاوز از حدود ننمائید همانا که خداوند تجاوزکنندگان را دوست ندارد.

2- توبه ۱۲- الا تقاتلون قوما نکتوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدوکم اول مره اتخشونهم فانه احق ان تخشوه ان کنتم مومنین (چرا با قومی جنگ نکنید که پیمان شکنی و تلاش برای اخراج رسول کردند در حالی که آنها آغازگر (جنگ) بودند آیا از آنان ترس دارید و اگر مؤمن باشید خداوند سزاوارتر است که از او بترسید.)

3- ۳۹- ان الذین یقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علی نصرهم لقدیر (به کسانی که ناچار و گرفتار جنگ شده‌اند از این جهت اجازه داده شده است که مورد ظلم و ستم قرار گرفته‌اند. در اینجا فعل یقاتلون بانکم با ضم یاء و فتح تاء به صیغه معجول آمده و می‌رساند که در معرض و مجبور به جنگ شده‌اند.)

بودند که روی تعصبات مذهبی و معتقدات اخلاقی به قتل و غارت بیگناهان غیرموافق و زن و کودکانشان پرداخته تفتیش و تحمیل عقیده می‌کردند. و چون لشگر دوازده هزار نفری آنها با تجهیزات رزمی به شهر کوفه حمله‌ور شدند علی پس از مجادله و موعظه و برگشت یا توبه هفت هزار نفر از آنها، به مقابله و مقاتله بقیه چهار هزار نفری باقیماندگان مقدس‌آب سنگدل و خونخوار برخاست.

پیغمبر گرامی ما که منادی هدایت و رحمت بود به همه جا مبلغ و پیامهای مکتوب محترمانه و علنی می‌فرستاد، هشدارها و مژده‌ها می‌داد ولی تروریست به هیچ جا نفرستاد.

اگر قرآن دستور تدارک عده و عده داده و خواسته است نیروئی لااقل برابر دشمنان خدا و خودمان، تجهیز نمائیم برای ترساندن و بر حذر داشتن آنان از تجاوز بوده است نه برای حمله و نابودی ملتها یا تصرف کشورها. خصوصاً حمله و ستیزی که تا به حال منجر به تداوم طولانی و گسترش جنگ گردیده ثمری جز خون و خرابی فوق‌العاده برای خودمان و انبوهی از بندگان خدا به دنبال نداشته است.

دعا به درگاه خدا

خدایا تو را تسبیح و تواضع کرده درخواست می‌کنیم همه ما را به راه و رضای خودت رهبری فرما! ملت ایران و گردانندگان امور را از شر شیطان عصیانگر و نفس و سوسه‌انگیز محفوظ بدار! مسلمانان و مردم دنیا را از دشمنی با یکدیگر و از تداوم و توسعه جنگ جهانسوزی که خواسته اسرائیل و به سود ابرقدرتهاست نجات بده! آمین یا رب العالمین.

نهضت آزادی ایران

دهم آذرماه ۱۳۶۶